

یادداشت‌های کتابفروش

واقعاََ خداحافظ کاری کوپر؟

الهه خسروی

تا وقتی روزنامه‌نگاری همیشه باید حواست باشد که میداد خبر نخوری، میداد جایی اتفاق مهمی افتاده باشد و تو خبر نشده باشی، اوایل فکر می‌کردم این استرس فقط مختص روزنامه‌نگارهاست ولی وقتی کتابفروش می‌شوی می‌بینی موضوع حیاتی‌تر هم می‌شود. اگر خبر نخوردن برای روزنامه‌نگارها بیشتر حیثیتی و حرفه‌ای است برای یک کتابفروش «کتاب نخوردن» جنبه‌های دیگری هم دارد. مثلاً باید حواست باشد که فلان ناشر تازگی‌ها چه کتابی منتشر کرده است.

از فلان نویسنده چه کتاب تازه‌ای منتشر شده و فلان مترجم معروف دست به کار ترجمه چه کتابی است. اما این همه ماجرا نیست، باید حواست به قفسه‌های کتابخانه هم باشد. به اینکه مثلاً «از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم» موراکامی تمام شده و باید هر چه زودتر جایگزینش کنی. یا«برزخیان زمین» چاپ اولش دارد تمام می‌شود و تو باید بجنتی، خیلی‌ها فکر می‌کنند کتابفروش یعنی کسی که از صبح تا شب می‌نشیند توی کتابفروشی‌اش و هی کتاب می‌خواند. از آنجایی که کتابفروشی‌ها هم اصولاً مغازه‌های شلوغی توی این مملکت نیستند، این، یعنی فرصت و فراغت خواندن کتاب همیشه فراهم است. این، آرزوی خیلی از خوره‌های کتاب است.

آدم‌هایی که با تهرنگی از حسرت و غبطه به تو نگاه می‌کنند و توی دلشان می‌گویند خوش به حالش! چه شغلی، چه آرامشی، چه آخر و عاقبتی! ولی این خیالی بیش نیست. یعنی فقط یک تصور رویایی است که آدم از هر چیز ناشناختنی می‌تواند داشته باشد. مثلاً آدم‌های شکمو هم ممکن است روزی سه بار حسرت کسی را بخورند که توی فلان ساندویچ‌فروشی معروف بین انواع و اقسام ساندویچ‌های خوشمزه چرخ می‌خورد ولی واقعیت این است، آدم که کتابفروش شد باید کتاب خواندن را بیوسد بگذارد کنار. حالا البته نه به این شدت و حدت ولی آن فرصتی هم که فکر می‌کردی برای کتاب خواندن داری خیلی وقت‌ها دست نمی‌دهد. باید مدام کار کنی. کتاب سفارش بدهی، سفارش بگیری، کتاب‌های جدید را وارد کامپیوتر کنی، قفسه‌ها را مرتب کنی، حساب و کتاب هم که... یکی داستان است پراب چشم.

شاید به خاطر همین چیزهاست که دیگر کتابفروش خوب به‌عزم خیلی‌ها پیدا نمی‌شود. کتابفروش‌هایی که خیلی از کیفیت کتاب‌ها خبر ندارند و پیشنهاد درست و حسابی به آدم نمی‌دهند. کتابفروش‌هایی که فقط به بودن یا نبودن کتاب



توی قفسه‌هایشان فکر می‌کنند و بس. اما این همه واقعیت نیست. خیلی از کتابفروش‌ها – لاف‌ل آنهایی که سرشان خیلی شلوف است – شاید دیگر دل و دماغ حرف زدن از کتاب‌ها ندارند. دیگر از سه‌هیم شدن لذت خواندن فلان کتاب خوب با دیگران حظ نمی‌برند یا اصلاً بعضی وقت‌ها دلشان می‌خواهد خوب بودن یک کتاب را مثل یک راز مگو برای خودشان نگه دارند. اما مهم‌ترین کار یک کتابفروش به نظر من خواندن همه کتاب‌ها نیست، پیدا کردن کتاب‌های خوب است. کشف کتاب‌هایی که به هر دلیلی سهمی از صفحات ادبیات و کتاب مطبوعات ندارند ولی کتاب‌های خوبی‌اند. کتابفروش خوب باید این جور کتاب‌ها را پیدا کند و پیشنهاد بدهد. بعد، وقتی همان مشتری که آن کتاب را برده بود دوباره برمی‌گردد و به شما می‌گوید کتاب خیلی خوبی‌هش معرفی کرده‌اید، به اندازه تمام عمرتان احساس رضایت می‌کنید. احساس رضایت از اینکه انگار به یک دردی می‌خورید!

امسا کاپوس‌ها هم گاهی به سراغ کتابفروش‌ها می‌آید. کاپوس‌هایی مثل تمام شدن چاپ کتاب‌های خوب. مثلاً وقتی شما گوشی را برمی‌دارید و به ناشر یا فلان مرکز بخش سفارش می‌دهید که چند جلد «خداحافظ گاری کوپر» برایتان بیآورد آماده نشیدن هر چیزی هستید چز اینکه چاپ کتاب تمام شده و باید برای تجدید چاپش صبر کرد.

باید مدج مجوز تجدید چاپ می‌گیرد یا نه؟ اگر گرفت کی چاپ می‌شود، کی بخش می‌شود، کی به دست شما می‌رسد. این یعنی کاپوس، چون بین همه کتاب‌های رنگارنگی که منتشر می‌شوند و تو برای ثابت کردن کیفیت‌شان به دیگران کلی باید وقت و انرژی بگذاری «خداحافظ گاری کوپر» کالای تضمین‌شده‌ای است.

کتابی که با خیال راحت می‌توانی پیشنهادش بدهی و خیالت راحت باشد.خب، حالا که چاپش تمام شده باید چه کار کنی جز اینکه هی به جای خالی‌اش توی قفسه نگاه کنی و حرص بخوری و با خودت بگویی: واقعاََ خداحافظ گاری کوپر؟

داشته‌ایم که این نمی‌شد

گزارش ادبی هفته

گزارش ادبی هفته

مضیه رسولی

مضیه رسولی

چاره داشتیم که این نمی‌شد

مضیه رسولی

این همه سال زندگی را می‌کنند توی دوتا چمدان، چمدان‌ها را می‌گذارند رو ترازو که وزنش غیرمجاز نشود و توی فرودگاه

مجبور به جرمیه دادن نباشند. بعد می‌بینند که نه، خیلی سنگین است، چند کتاب از توی چمدان بردارند سبک‌تر می‌شود. بار سبک کردن راحت نیست، آدم چاره ندارد وگرنه اصلاً نمی‌گذاشت برود مگر اینکه بخواهد کولی‌وار زندگی کند. کتاب‌ها اولین قربانی‌های مهاجرت هستند چون جزء ضروریات محسوب نمی‌شوند. آدم‌ها می‌روند و کتاب‌ها را جا می‌گذارند.

کتاب‌ها را فل‌های و کیلویی می‌فروشنند و با پولی که از فروش کتاب‌ها گیرشان می‌آید تحقیر می‌شوند، کتاب‌ها را می‌کنند تو کارتن و کارتن را می‌گذارند انباری. کتاب‌ها می‌ماند تو انباری می‌پوسند و نم برمی‌دارند. بهترین حالتش این است کتاب‌ها را هدیه بدهند

به این و آن. اما مگر آدم

دلش می‌آید. شما خودت فکر کن این کتابخانه‌ای که داری چند سال گذشته تا شده این. دانه‌دانه کتاب‌ها را خریده‌ای، بعضی‌ها را کش رفته‌ای، بعضی‌ها توی بازار نبوده و قرض گرفته‌ای و طرف خودش را کشته پس نداده‌ای و اینجوری رفاقت‌تان هم به هم خورده. آدم‌ها از دستت ذله شده‌اند یا تو از دست آنها کلافه شده‌ای.
هی رنگ زده‌ای و پیگیری کرده‌ای که اون کتاب‌را رو وردار ببار. هر کدام این کتاب‌ها برای خودشان داستانی دارند، حالا این‌همه داستان را ول می‌کنی و می‌روی. خب مگر چاره‌ای هم داری؟ نمی‌شود. آدم که مجبور به کوچ شد باید سبک‌تر سفر کند. کتاب‌ها سنگین هستند و دست و پاگیر، دچار سرنوشت محتوم فراموش شدن. حالا شما بیا بگو آدم که به اشیا دل نمی‌بندد. ولی آدم با اینها زندگی می‌کند. می‌گیرد دستش با خودش می‌برد این طرف، آن طرف. چشم‌هایش تو اتوبوس از فرط خواندن اینها در می‌گیرد. توی خانه با مادرش حرفش می‌شود چون نمی‌تواند کتاب را زمین بگذارد و مادرش می‌گوید پس چرا نمایی کرد، غذا بخ کرد. حالا باید همه اینها را که برایش نایب، درست کرده‌اند بگذارد و برود. کتاب‌ها می‌شوند مثل بچه‌های سرراهی. آدم زورش می‌آید کتابش را کیلویی بفروشد. سرنوشت کتاب برایش مهم است. دوست ندارد کسی توی صفحه‌هایش لبو بیپچد و باهاش موشک درست کند. دوست دارد مثل خودش قدر کتاب‌ها را بداند. می‌خواهد کتاب‌ها جایی باشند که در شأن‌شان است و با احترام باشان رفتار می‌شود. برای همین وقتی وارد خانه‌ای می‌شوی که کتابخانه‌اش را گذاشته‌اند جایی جلوی دید خوشحال می‌شوی. کتاب‌ها و کتابخانه مثل وطن آدم می‌ماند. وطن که فقط جغرافیا نیست. دوست داری مثل بنفشه‌ها آنها را با خودت ببری هر کجا که دلت خواست. سلام آقای شفیع‌ی کدکنی.

ولی حالا که نمی‌بری کاش جایی بود که کتاب‌های می‌بردی آنجا می‌گذاشتی و مردم می‌آمدند می‌خریدند و آنقدر هم ارزان نمی‌خریدند که قدر کتاب‌ها را ندانند. کتاب مهم نیست که اکبند و دست اول باشد تازه هر چه می‌گذرد ارزشش بیشتر می‌شود. توی ایران‌زمین هر چه می‌گذرد چاپ قبلی ارزش بیشتری پیدا می‌کند. ولی توی این مغازه‌های دست دوم فروشی که تعدادشان هم خیلی کم است و آدم فقط برای پیدا کردن کتاب‌های نایاب سراغشان می‌رود کتاب‌ها را همین‌جور چیده‌اند روی هم و آدم بعد از چند دقیقه حوصله‌اش سر می‌رود بخواهد این‌همه کتاب را زیر و رو کند و احتمالاً صدای صاحب مغازه هم درمی‌آید. خیلی خوب بود که هر کتابفروشی‌ای یک قسمت و چند قفسه دائمی برای خرید یا فروش کتاب‌های دست دوم داشت. کتاب‌ها را مثل کتاب‌های نو می‌چیدند توی قفسه و به قیمت کمی پایین‌تر و کمی بالاتر می‌فروختند. این کتاب‌ها هم این‌جور الاخون والاخون نمی‌شدند، صاحبان‌شان هم با خیال آسوده‌تری می‌رفتند دنبال زندگی.

کتاب‌های تازه

هنوز خبری از فهرست آن ۲۸۵ کتابی که قرار بود تکلیفشان روشن شود نیست. ناشرها منتظرند بالاخره بهمن درّی جا بیفتد و کتاب‌هایی که در انتظار مجوز مانده‌اند چاپ شوند. بنابراین توی کتابفروشی‌ها و روی پیشخوان تازه‌ها، کتاب‌های زیادی نمی‌بینید. چند تا کتابفروشی س‌ر زدم و دیدم کتاب‌های تازه‌شان هنوز همان کتاب‌های یکی دو هفته پیش است. نشر چشمه چند کتاب تجدید چاپ کرده. «دوشس خاموش» نوشته داسیا مارینی ترجمه محمدجواد فیروزی به چاپ دوم رسیده. قیمت کتاب ۸ هزار تومان است و چاپ اولش مال سال ۱۳۷۹ است. تو مقدمه نوشته این رمان خیلی رمان برجسته‌ای است. «دبیات امروز آلمان» مجموعه مقالاتی درباره ۱۷ شخصیت بزرگ ادبی آلمان شامل توماس مان، هرمان هسه،هاینریش بل، فرانتس کافکا و برتولت برشت ترجمه تورج رهنما به چاپ سوم رسیده.

گزارش ادبی هفته

گزارش ادبی هفته

مضیه رسولی

چاره داشتیم که این نمی‌شد

مضیه رسولی

داشته‌ایم که این نمی‌شد

مضیه رسولی



این مقاله‌ها را قبلاً رهنما برای دانشجویانش و برای تدریس در کلاس ترجمه کرده بود. چاپ اولش مال ۱۳۷۶ است و قیمتش ۵ هزار تومان.

«دیدن دختر صد درصد دلخواه در صبح زیبای ماه آوریل» نوشته هاروکی موراکامی است که محمود مرادی ترجمه کرده و ناشرش نشر ثالث است. کتاب هفت داستان کوتاه از این نویسنده ژاپنی است و قیمتش ۲۷۰۰ تومان است.

«درخت مار» رمانی از اووه تیم‌را امید اجتماعی‌جندقی ترجمه و نشر افق چاپ کرده است. پشت جلد گالینگور کتاب نوشته درخت مار تضادهای سیاسی و اجتماعی دهه ۸۰ امریکای جنوبی را باز گو می‌کند. در کنار تحلیل ریشه‌های رشوه‌خواری و شکست کمک‌های اقتصادی دنیای غرب، جادوی فرهنگ سرخ‌پوستان این سرزمین را هم به تصویر می‌کشد. قیمت کتاب ۸۵۰۰ تومان است. «بخور و نمیر» کتاب دیگری است که افق منتشر کرده. این کتاب شرح شکست‌های پل استر است که مهسا ملک‌مرزبان ترجمه کرده. قبلاً آن را نشر چشمه با عنوان «دست به دنان» و با ترجمه بهرنگ رجبی چاپ کرده بود. استر در این کتاب از تجربه‌های شکست‌هایش می‌گوید و قصه آدم‌های شکست‌خورده دور و برش را تعریف می‌کند. قیمت کتاب ۳ هزار تومان است.

توده‌ای‌ها

رجانیوز حرف‌های محمدرضا سرشار را درباره وضعیت نشر روی ساینش گذاشته. او درباره انتقال تجربه بین ناشران مختلف و تعامل بیشتر ناشران داخلی با یکدیگر گفته: «من تجربه این مشکل را در ارتباط با چند ناشر دارم. ناشرهای مختلفی کارهای من را منتشر کرده‌اند و من در دوره‌ای تلاش کردم که این ناشران کتاب‌های مرا با هم مبادله کنند یا در توزیع و فروش آن با یکدیگر مشارکت کنند ولی به دلیل ذهنیت‌های بسته و سنتی این ایده هر گز عملی نشد.این مشکل به قبل از انقلاب برمی‌گردد که شبکه اصلی و ریشه‌دار توزیع کتاب ما در دست توده‌ای‌ها بود و این مساله هنوز هم مصداق دارد.»
«رضا رهگذر» در پاسخ به این سوال که یعنی شما معتقدید تفکر توده‌ای هنوز بر عرصه توزیع کتاب ما حکمفرماست، گفت: «بله آن تفکر هنوز پابرجاست. کل شبکه توزیع ما رابطه قدیمی و سنتی با کتابفروشی‌ها دارند و اگر کتابی باب میل‌شان نباشد آن را وارد شبکه توزیع نمی‌کنند یا اینکه درست توزیع نمی‌کنند به جز معدود کتاب‌هایی که استقبال از آنها زیاد بوده و توانستند با این قدرت در مقابل



داشته‌ایم که این نمی‌شد

گزارش

کتاب‌های الکترونیک چه می‌گویند-۳
رمانی در یک جبهه
ترجمه: آمنه مجذوب صفا

فناوری جدید، فارغ از اینکه لال‌مان کرده، ما را بیشتر در ساختن یک جامعه متعهد، دموکراتیک و خلاق درگیر کرده است. کتاب‌های الکترونیکی و برنامه‌های کاربردی بارگذاری کتاب‌ها را برای دستگاه‌هایی که مردم از آنها برای چک کردن پست‌الکترونیک، تلغن زدن، بازی کردن و استفاده از توثیت‌ر به کار می‌برند، فراهم کرده است. از این طریق یک نویسنده با کسانی که به ندرت قبلاً کتاب می‌خریدند نزدیک می‌شود. گفت‌وگو بین ناشران و صنایع مرتبط به بازی‌ها آغاز شده است. اینها کسانی بودند که تا پیش از این هیچ حرفی برای گفتن به یکدیگر نداشتند. آینده پیشنهادهایی ارائه می‌دهد. یکی از فربنده‌ترین چشم‌اندازها برای من استفاده از امکانات شبکه‌های اجتماعی برای هدایت کردن مشارکت جمعی در حل تمرین‌ها و آزمایش‌هاست تا از این طریق علوم مورد بحث در یک اثر را تشریح کنند. پیش از این هم شما می‌توانستید برای هر چیزی با کاری یک برنامه کاربردی را دانلود کنید که به شما اجازه می‌داد مثلاً در پروژه باغ‌وحش کیکشان عضو شوید و به فسانوردان در کشف کائنات کمک کنید. شبکه‌های اجتماعی توثیتر و فیس‌بوک این امکان را در اختیار شما قرار می‌دهد تا با هم یک اجتماع مفید برای بحث و به اشتراک گذاشتن تجربه‌تان از یک کتاب به خصوص را ایجاد کنید. این برنامه کاربردی که به شما اجازه می‌دهد مجموعه داستان‌های مصور فکاهی اسکات پیل گریم را روی تلفن‌های کوچک همراه‌تان ببخوانید، قدرت بیشتر این ابزار را از شبکه‌های اجتماعی در ایجاد ارتباط دوطرفه و گفت‌وگو میان خوانندگان نشان می‌دهد؛ خوانندگانی که شخصیت‌های این داستان مصور برایشان در حکم نوعی اسطوره هستند. نویسندگان و آهنگسازان قرن‌های متدای شیوه‌های متعددی را برای خوانندگان و شنوندگان تشریح کردند تا در فرایند عمل خلق یک اثر شراکت داشته باشند. تا از این طریق با گذر از یک قطعه به سوی ابداعی یگانه و منحصر به فرد و ساخت و رسیدن به یک قطعه هنری شخصی هدایت کنند. مشکلات واضحی قابل مشاهده بودند. بازی تاس مونزیkal موتسارت بنا بر هر پربات تاس، والس‌های متفاوتی تولید می‌کرد. (این بازی به شکل یک برنامه کاربردی در دسترس است. این بازی می‌تواند ۴۶ تریلارد والس مختلف تولید کند. شنیدن تمام این والس‌ها یکی پس از دیگری، ۲۰۰ میلیون سال طول خواهد کشید. اما هیچ یک از این والس‌ها با هیچ کدام از قطعاتی که موتسارت کنترل کامل بر آنها داشته است قابل مقایسه نیست.رمان بدنام و رسوای بی‌اس‌جانسون در سال ۱۹۶۹ به نام بدبختی‌ها ناتمام بود و در یک جبهه منتشر شد. بخش‌های اول و آخر ثابت بودند اما خوانندگان می‌توانند ترتیب ۲۵ بخش دیگر را که تشکیل‌دهنده بدنه کتاب هستند انتخاب کنند. این شامل ۳۳۰، ۴۸۹، ۴۸۹، ۳۳۰، ۲۱۰، ۵۱۱، ۱۵ میلیون کتاب می‌شود. نویسنده فرانسوی ریموند کسو کمک موسس جنبش اولیپو، برای خوانندگان باتولی سونات‌ها انتخاب‌های بیشتری را ایجاد کرده است. او اینها را به این شیوه تنظیم کرده است که در هر سونات ۱۰ نسخه یا ۱۰ مدل تعبیر برای هریک از ۱۴ اسطر این سونات‌ها قابل انتخاب است. شبیه به همین بازی تاس موتسارت برای آهنگین خواندن این اثر هم ۲۰۰ میلیون سال زمان لازم است. برای من، هنری‌پوئانکاره یک راضیدان است که با این سخنان تلاشش برای حل همه مشکلات را به بهترین نحو خلاصه می‌کند. او می‌گوید: «اختراع نکردن دقیقاً شامل ایجاد نکردن ترکیبات بی‌استفاده و بلااستفاده می‌شود. ابتکار: تشخیص و انتخاب وو... است. ترکیبات عقیم و بی‌ثمر حتی خودشان به ذهن مبدع و خالق هم خطور نمی‌کنند.» اما این به آن معنا نیست که فناوری جدید به خوانندگان شانس راضی‌کننده‌ای را نمی‌دهد که بتوانند مدت خودشان را از خلال یک روایت هدایت کنند. این‌چالش که چگونه بدون شکست تجربه‌های روایی از فناوری جدید استفاده کنیم، چیزی را با تلویزیون به اشتراک می‌گذارد و آن اینکه تلویزیون درصدد است دریابد چگونه به طور خلاقانه با این دکه‌ها فرمز می‌تواند به تجربه تماشاگر خلی بیش از اینکه در آن مداخله کند، بفریزاید. این یک معضل است که تلویزیون هنوز نتوانسته آن را بشکافد. صنعت بازی احتمالاً بیشتر به وسیله ابداع روایات کشمند پیشرفت کرده است. بازی Heavy Rain (باران سگتین) در پلی‌استیشن ۳ به بازیکنان اجازه می‌دهد طی بازی برای یکی مسیر انتخاب‌های تصمیم بگیرند. نتیجه این تصمیم سرنوشت‌ساز برای هر بازیکن با بازیکن دیگر فرق می‌کند. چراکه شما مسوول مرگ شخصیت اصلی در صحنه پایانی هستید، به همین دلیل شما خودتان را از نظر احساس درگیرتر حس می‌کنید. در بازی فایل ۲ برای کنسول بازی Xbox شما می‌بینید شخصیت‌تان بنا برامال و حرکات شما تغییر شکل می‌دهد، شیطان‌صفت‌اش بیشتر یا کمتر می‌شود، چاقی‌تر یا لاغرتر می‌شود. افراد همچون شرکت توسعه‌دهندگان مستقل بازی اکنون به دنبال تولیدگران سنتی محتوا هستند. ما در پروژه‌های جدید دیجیتال با آنها همکاری می‌کنیم و تعدادی از نویسندگان به سمت تجربه نوشتن برای صنعت بازی کشیده شده‌اند. گراهام جویس که چهار بار برنده جایزه بهترین داستان فانتزی انگلیسی شده است، در سال ۲۰۰۹ استخدام شد تا داستانی برای بخش چهارم آنها را بکش در بازی ویدئویی Doom بنویسد. این قبیل همکاری‌ها آغازی برای شکستن حصارها و موانع هستند. سه سال پیش دولت اقدام به اجرای طرحی کرد که در آن سرمایه‌ای برای شرکت‌های انگلیسی در نظر گرفته می‌شود تا از همکاری‌های ابتکاری دیجیتال برای برانگیختن ایده‌های تازه در این زمینه حمایت کنند. همانند این اثر، کتاب الکترونیکی هنرمندان (artistsebooks، OTG) برای توضیح کشف سطوح و قوالب جدید برای نویسندگان طراحی شده است.

استفاده کنیم، از شعر بیشتر بدانیم، حلقه‌های مطالعاتی، شاهنامه‌خوانی و مشاوره گروهی خانواده است. همچنین برنامه‌هایی صرفاً برای کودکان طراحی شده، مانند «تخودی و لوبویی» که آموزش خلاق خواندن و نوشتن است. تمام مربیان این خانه به صورت رایگان و داوطلبانه در آن کار می‌کنند و به جز یک کلاس بقیه آموزش‌ها برای اهالی محله مجانی است. متأسفانه متولیان این خانه که تمام هزینه‌های آن را نیز تامین می‌کنند (حدوداً ماهی دو میلیون تومان) تا به حال نتوانسته یا نتوانسته‌اند این خانه و فعالیت‌های مفیدش را به خوبی معرفی کنند. معتمد اخبار و اطلاعات خانه کتابدار، نه برای جلوه‌گری بلکه برای امید بخشیدن و ایده دادن به دیگران باید در جامعه‌مان پخش شود. خواننده عزیز که این متن را می‌خوانی آیا راهی یا ابزاری برای معرفی خانه کتابدار سراغ داری؟ در ضمن می‌توانید اسباب‌بازی و کتاب و کالاهای فرهنگی به این خانه هدیه کنید. خانه کتابدار در چهار سال گذشته، از این طریق به گشایش کتابخانه‌های بسیاری در مناطق کم‌ضاعت کمک رسانده است. خانه کتابدار به ایستگاه مترو دانشگاه امام علی خیلی نزدیک است و آدرشش ولیعصر، بالاتر از میدان منیریه، خیابان اسدی‌منش، کوچه دهستانی، پلاک بیست و ساعت‌های کارش همه‌روزه از شنبه تا چهارشنبه از ساعت ۱۱ الی ۱۷ است. خانه کتاب خودش سایتی به آدرس http://hplr.ir دارد.

هیاتی بررسی می‌شود

نمایشگاه کتاب هم به هیات دولت می‌رود. محمد حسینی وزیر ارشاد درباره نمایشگاه کتاب تهران گفته: «در صورتی که شهرداری تهران فضای برگزاری نمایشگاه کتاب را فراهم نسازد، انتخاب و آماده‌سازی محل نمایشگاه را در هیات دولت دنبال خواهیم کرد.» به گزارش اینپسا او توضیح داده: «ما در این‌باره بررسی‌های لازم را داشته‌ایم، ولی با توجه به اینکه شهرداری تهران در زمان برگزاری بیست و سومین نمایشگاه کتاب تهران (اردیبهشت سال جاری) اعلام می‌کند، در انتظار آماده شدن آن فضا هستیم، در صورتی که این فضا آماده نشود، از طریق هیات دولت محل مناسبی را برای برگزاری بیست و چهارمین دوره آساده خواهیم کرد. در همین حال بهمن درّی معاون امور فرهنگی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در این باره گفت: «در حال حاضر این موضوع را پیگیری می‌کنیم و اگر این مکان توسط شهرداری آماده نشود، از طریق کارگروه کتاب در هیات دولت به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.»

همشهری داستان

همشهری یک ویژه‌نامه داستان در ضمیمه خردنامه خود منتشر می‌کند که نوشته‌های خواندنی دارد. داستان همشهری که قطع خوبی هم دارد شامل داستان‌هایی از نویسنده‌های ایرانی و غیرایرانی، گزارش و نقدهای ادبی و روایت‌های مختلف است. در شماره مرداد این نشریه عکس‌هایی از لوکیشن رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نوشته زویا پیرزاد چاپ شده. کلیسای آبادان و خیابان چراغ و سینما تاج و بازار کویتی‌ها. داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» در آبادان می‌گذرد. آخر کتاب هم درباره شغل دوم نویسنده‌ها نوشته،

مارک تواین ناخدای کشتی بوده، همینگوی روزنامه‌نگار و راننده آمبولانس و شکارچی، ریموند کارور سراپاد و چوب‌ب‌ر و نگهبان شب بیمارستان، کورت ونه‌گات نظامی و بازاریاب جنرال‌الکتریک، هرمان هسته تعمیر‌کار ساعت‌های مخصوص برج‌های کلیسا، فرانتس کافکا کارمند اداره بیمه و مخترع کلاه ایمنی و دفتردار دادگاه‌های جنایی و شهری، رومن گاری دیپلمات و

خلبان و ...

قیمت داستان همشهری ۱۰۰۰ تومان است.